

وداع آخر

مادری که سال‌ها با حوصله زیاد با فرزندان خردسالش بازی می‌کرد و با پایی از شب خستگی ناپذیر کنارشان می‌نشست و می‌خندید حالا تنها به امید دل بسته‌ش بود؛ گفتگو و رفت‌وآمدش در پناه حضرت زهرا(س) تنها سینه و خودش هم خیلی رود به آنها برسد. الهام به قولش عمل نکرد. سببجان ملکی می‌گوید: «ازن عمو عاشق عمو حسین بود. دفترچه خاطراتش هنوز پیش من است. او با دیدن جامن‌ها شایه‌ن و لباس‌ها به‌جایه، دنبای از غم را در دوش می‌کشید. برخی می‌گویند



عجیب‌ترین بخش این روایت، نشو و حسین در آخرین شب است. سبحان می‌گوید: «هنگام نشو، حسین بی تاب مازرگرد بود. گفت که با وجود گناه شده، حسین بی تابم داشت. می‌گفت شاید یک اتفاق خوب این فکرهای تلخ را پاک کند. قرار گذاشت آن فردا شب برآیم به خواستگاری برویم. او آرزو داشت عروسی من را ببیند. اما تقدیر، قرار دیگری داشت. آن شب میهمان به هیئت امام حسین (ع) بود. و تنها ۲۰ دقیقه پس از بازگشت به خانه، میهمان ابدی خدا شد»



روایتی از خانواده‌ای ۴ نفره که در حمله هوایی به اصفهان آسمانی شدند

گزارش

درید. «ساعت ۲، ۳۰۰ بامداد بود. تازه رسیده شهر را
 چشمه، به چشمه فروردین ۱۴۰۵. روزنامه‌نگار | بامداد
 آنجا را می‌دیدم. سکوت شهر را
 خسته بود. می‌فکشت آمد، همراه بابا و داشم و رفیق
 بودند. بابام فکر می‌کرد، و حشاکت بود. و رفیق
 بابا، با این رنگ خود. گفتن خونه‌های نقل خونه‌ها
 در آن. چند ساعت بعد، زیر آوار خانه‌ای که هنوز گرمی
 کوک در آن ماند، بود. پدر حسین ملکی و آسر خرد
 شاهین و شاهان، یکدیگر دیدند. پدری که در اصفهان و
 قوتبال، کمک به چند تیم می‌زد. همسرش و مرال همایونی
 ایما این اما بعد مصیبت نبود. همسرش که در همان آوار
 بود، اما بعد تاب داغ همسر و فرزندان را بیابود و
 ملکی، برادر ازاده شپید حسین ملکی که خود از
 قاجار بود. آن شب که ۲۳ نفر از ساکنان محله
 شدند، بر ایمان عرب می‌گفت.

با دستان خالی به جان زمین افتاده بودند
 سبزیزانستان را از لاد او برپور نیابورند.
 سبجان از لحظه ای می گوید که نامیدی رد
 جاشان رخنه کرد «خاتمه» اطراف اراده
 بودند می دانستمین وضعیت قرمز است اما
 جان عزیزانمان زیر آن آرد بود. هرخشعی
 فامیل که می توانست به کمک آمدن عمق فامعه
 فراتر از تصور بود. به هزار مکافات خود را به داخل
 خانه رسانیدیم، دست طبقه دوم بر سر ساکنان
 فرو ریخته بود. با سفت زدی به باطن هایمان،
 خاک و آجرها را کنار می زدیم تا زاری از حسین
 بود به چه جایی اندک کنیم. حدود ۵ صبح بود که
 بیل کانپیکای اسدگران نزدیک شد. میناتور
 که خاکها را کنار می زدیم، گوشه ای را به خط
 بود و در همسره بود و در همسره بود و در همسره بود

دیستگاه را گرفتیم. زمن زنده است. وقتی او را بیرون کشیدیم، کرد که شاهان هم زنده است. ۸ ساعت ۸، صا دش را شنیدیم. تلختر از امید مادر بود. حسین و شاهان، در کنار هم خفته بودند. حسین دست رفتن دانش را و د تا لحظه آخر هم پدر باشد. سر داده بود اما شاهین و شاهان، آرام اطرحجم آوار و خنگی، بی صدا نسیدند. در همان فاجعه، شهید میز که از رفقای دوران کودکی ام عمیم زندگی می کردند با بدنی



عجیب‌ترین شرط سرباز برای فرمانده‌اش
علیرضا یوسف‌زاده متولد فروردین ۱۳۷۸، نخستین شهید کوهپنا است که ۷ فروردین ۱۴۰۵ ادر اهواز پای‌الانجر راه آسمان را پیش گرفت. فرمانده‌اش او را به ماموریت فرستاد و او خطاب به فرمانده گفت: «شرط من برای رفتن به این ماموریت این است که فقط دعا کنید شهید بشوم.»

روایت تهران

آشی که شاه برای نزدیکانش یخت!

طبیعی‌اش در تهران در دوره قاجار حسابی رایج شد. این غذای ساده و این‌بابت نثرهای یادبود. باب در جایی رسید که ناصرالدین‌شاه که به شیرازی و شیراز شکران داشت در شهری ۱۲۴۲ شمسی دستور داد که شیرازی‌ها سرشته‌شان را بنویزند؛ آش که بعدها «آش شیرازی» معروف شد. ناصرالدین‌شاه سال‌های یک روز، آن هم در فصل بهار، به شیراز، آن‌ست، از ولایات شمال غرب تهران می‌رفت و آشپزها را همراهی می‌کرد و می‌پختند و در پخت، علاوه بر مرغ و حبوبات، مواد معدنی مختلفی مثل نمک، میز، نمک، پیاز، آب‌رقیبی و غیره را در آن‌ها استفاده می‌کردند. بعدها علت دوری راه همین کار را با آب‌رقیبی و در قریه به سر حصار، در شرق تهران، انجام می‌دادند. همه این‌ها و اشرف و رجال و شاهزادگان با پزوه‌های و وزیران، شیرازی‌ها و اشرف حضور داشتند. عداوی با یک‌دیگر نبود، خوش، در این، می‌پوشید، ماش، عدس و برنج مشغول بودند. جمعی فلفل و زردچوبه و نمک تهیه می‌کردند و وقتی آش بود به پایان می‌رسید سرآشیز تیار که که سرآشیز آش نثری بود و سرآشیز می‌شد و همه شاه‌بها‌های نثر ناصرالدین‌شاه از همین نقطه شروع می‌شد.

مقتل است که به دستور سر آشپز یک کاسه آش به در خانه رجال ملکیتی فرستاده می‌شد. اما این کاسه آش قوایم خوشبو داشت. یکی از قوایم نشسته در کنار ناصر الدین‌شاهی بود که افراد، او را در گذاردن کاسه‌های این بار از سکه‌های می‌کردند. قندقی دستور سر آشپز و درباری‌های بانفوذ، برای رجالی که مورد اعتماد دربار و حلقه نزدیکان ناصر الدین‌شاه بودند یک کاسه بزرگ آش با روغن فراوان فرستاده می‌شد و آنها باید کاسه‌های بزرگ را با تعداد بیشتری سکه پری می‌کردند و پهای گریز می‌فرستادند که پراپاشند. به یکی از عامیانه‌ترین ضرب‌المثل‌های تهران از دربار در همین اجاره جست‌وجو کرد اگر سر آشپز را درباری‌های که در توزیع آش پدید می‌آوردند این‌ها نشانه قندقی باشند یا یکی از رجال ملکیتی اختلاف می‌دادند که در این حلقه «جمله» می‌شد و او را تهدید می‌کرد. و یی آن باشد که قندقی در عوامشان را تهدید می‌کرد.

سکسوت فوتبال محلی، تیم «سلتیک هفتون»، یا به باشگاه سلتیک اسکا تلند تشکیل داده بودند و نقش منطقه ایفا می کردند؛ تیمی که از دل زمین های خاکی معرفی کرد.

جای خالی ۲ مربی

مردی از تبار پهلوانان

دارد. در این محدوده، اغلب قشر کارگران و ضعیف جامعه سکونت دارند. به همین خاطر برای آنها کارهای که در دسترس برمی آید انجام می‌دهد. آکادمی او مثل جعبه ای دیگری نبود. همسایه ماها یکی ۳۰۰ تومان می‌گرفت اما دو هفته بعد ۴۰۰ هزار تومان می‌گرفت. تلافی هزینه‌های انسان دربرآید. حسین برای بچه‌های منطقه هفتون، حکم یک مری بسوز را داشت که می‌خواست بازرگان بزرگ به لیگ برتر معرفی کند. رافقتش با مردم به قدری عمیق بود که حتی تهرانی‌ها هم او را به یکی می‌شناختند. مزارش امروز می‌عادگاه رفاقی است که هنوز جای خالی او را پوینت کرده‌اند».

هنوز چند شب از فوت کردن شمع تولد ۵ سالگی اش گذشته بود و شب‌بینی‌ها او را شب‌بیدار و پرکار بود. حسین ملکی فقط یک میوه‌فروش نبود. او در ۵ سالگی، پانجاه دهه‌پوچانی بود که از آرزوی قربانی، به زمین فوتبال می‌آمدند. سحران با بغضی در گلو، از عمویش، حسین، می‌گویی: «او از آمدن میوه‌فروشی‌اش هم خبر خانوادهاش را نمی‌داد و همه تپید فوتبال را می‌چرخانند. هر چه با استعدادی که پول لباس و قمیض داشت، به حسین بدون کوچک‌ترین حرفی می‌زدند. دوست داشتیم که در هفته‌نوار از آسیب‌های اجتماعی در نگه

ست در دستان پدر تا ابد

دیستگاه را گرفتیم. زمن زنده است. وقتی او را بیرون کشیدیم، کرد که شاهان هم زنده است. ۸ ساعت ۸، صا دش را شنیدیم. تلختر از امید مادر بود. حسین و شاهان، در کنار هم خفته بودند. حسین دست رفتن دانش را و د تا لحظه آخر هم پدر باشد. سر داده بود اما شاهین و شاهان، آرام خاطر حجم آوار و خفگی، بی صدا نسیدند. در همان فاجعه، شهید میز که از رفقای دوران کودکی ام عمویم زندگی می کردند با بدنی

[illegible]

جدول شماره ۹۷۴

۱۰- زیرین- پوشیده- خرده فروش پارچه
۱۱- رزهمیز کردن- پرند سبیری- دایره
۱۲- خشکی- به حد مطلوب نرسیده- تیراز
۱۳- تظاهر به نیکو کاری- رود مهم چین-
برگی
۱۴- از ادویه مخصوص غذا- بازرگانی که
۱۵- دهی هایش بیشتر از دارایی اش شده
۱۶- کتاب از زنده شیخ صدوق رد حدیث از-
فیات نبی- شگرم

جدول ۹۷۵۵

رگر ساختمانی - پسران
ب- قلیل
۱- ابریشم ناخالص - شهری
استان مرکزی - ماهر
۱- کمترین مقدار - ادویه
تتلی زابل - درین
۱- ترکیب شیمیایی آبدار -
ماهیان پرتلفدار زاین
■ ■ ■
نمودی:
روضه خوان - ثابت و
جرا - مطلبی را با آب و تاب
واندن
طبقه بندی - دینی
- زادگاه حضرت ابراهیم (ع)
سازهای کوبه ای در ارکستر
مفونیک - مدرک
- مستراح - سر چشمه -
سای

افقی:

- ۱- لقب محمدحسین فروغی، ادیب و شاعر دوره قاجار -
- ۲- پیش مقدمه مکالمه گفتنی: از-ده از ارزشهای عیال
- ۳- معادل فارسی حق العمل - چیره و مسلط - مقابل
- ۴- خاک سرخ - ظریف و آمیضگاهی -
- ۵- طوفان دهان - ششاد - دانه مطر -
- ۶- گاز مرداب - قیمت مطلوب - از جنس آهن -
- ۷- رغب و خواهان - کناره - سلام
- ۸- بت - طویل - فرایند تأثیر عواملی چون آب و باد در سنگها
- ۹- خودروی نوسانزایک -
- ۱۰- شکل چوب - سازمان فنانوردی آمریکا - اندام
- ۱۱- کرسی واعظ - قوت و فن - مجموعه مسکونی بزرگ
- ۱۲- مسکونی شیره - محوطه ورزشی سروشید - آب
- ۱۳- سکرش - قابلیت ارتجاعی دارد -

اعداد ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یک‌بار دیده شود. پاسخ‌ها را ادامه آمده است.

	۸	۷		۲				۵
			۱			۸		
			۴					۶
۶	۲					۳		
				۹				
		۸					۲	۷
۹					۴			
		۶			۵			
۳				۱		۹	۸	

ا	ب	٧	د	ل	ا	و	ا	ا
ا	ل	ا	ب	و	ا	٧	د	ا
د	و	ا	ا	٧	ا	ل	ا	ب
و	د	ب	٧	ا	ل	ا	ا	ا
٧	ا	ا	ا	د	ا	ب	ل	و
ل	ا	ا	و	ا	ب	ا	٧	د
ب	ا	د	ل	ا	٧	ا	و	ا
ا	ا	ل	ا	د	و	ا	ب	٧
ا	٧	و	ا	ا	ب	د	ا	ل

٦		٣						٢	
	٥				١			٧	
							٤		
٧	٣								
				٨	٩	٦			
						٥	٦		
٨			٩			١			
		١		٨					

ساده

۹		۸	۶		۴
۳	۴				۲ ۷
	۵ ۶	۲ ۱			
	۷	۹			۸
۸ ۴		۲	۶		۵ ۹
۱			۵ ۳		
		۱ ۷	۴ ۹		
۲ ۷			۱		۵
۳		۹	۸		۶

سخت

بہم مشہوری

تبلیغات درون واگنها

یذیرش آگہی

